



میم‌های لگویی ایران نشان دادند که در عصر شبکه‌های اجتماعی، گاهی یک ویدیوی ساده و طنزآمیز می‌تواند کاری را انجام دهد که یک بیانیه رسمی هرگز از پس آن برنمی‌آید

شاهکار ایران در خاکریز جنگ رسانه‌ای

قدردانی آیت‌الله سید مجتبی خامنه‌ای از علمای اهل سنت هرمزگان

چرا اعضای ناتو در جنگ با ایران کنار آمریکانایستادند؟

بحران اعتماد در دو سوی آتلانتیک

مقایله با روسیه شده بی‌آنکه نتیجه‌ای قطعی داشته باشد. آمریکا نتوانسته است جلوی پیشروی روسیه را بگیرد؛ شاید بتواند روند آن را کند کند، اما نه متوقف؛ بنابراین ناتو حتی موفق نشده از حرکت روسیه به سوی مرزهای غربی اروپا جلوگیری کند.

در چنین شرایط مبهمی، ترامپ دوباره در کاخ سفید به قدرت میرسد؛ که خود عاملی مهم در تضعیف ناتو و بی‌میلی اعضا برای پیوستن به جنگی در کنار آمریکا میباشد. ترامپ از آغاز دور دوم حضورش در کاخ سفید به شدت از ناتو انتقاد کرد. او معتقد بود اروپا باید روی پای خود بایستد و هزینه دفاعش را خود بپردازد؛ به همین دلیل بر افزایش سهم کشورهای اروپایی در بودجه ناتو فشار آورد و حتی آلمان را تهدید کرد که نیروهای آمریکایی را از آن کشور خارج خواهد کرد. علاوه بر این، تجربه جنگ اقتصادی ترامپ نیز برای اروپایی‌ها خوشایند نبود؛ تقریباً همه اعضای ناتو مشمول تعرفه‌های ۲۵ درصدی آمریکا شدند، درحالی‌که آنان در همان زمان در حال تأمین مالی اوکراین برای مقابله با روسیه بودند. اینها اقداماتی نیست که به سادگی از ذهن اروپایی‌ها پاک شود.

اما فراتر از همه اینها، ناتو اکنون نگران است که آمریکا ممکن است به آنها خیانت کند. نخستین نشانه این بی‌اعتمادی، همان دیدار مشهور زلنسکی، ترامپ و ونس بود؛ جایی که زلنسکی در برابر دوربین‌ها تحقیر شد و ناچار گشت به برخی خواسته‌های مسکو تن دهد. این تصویر برای اعضای ناتویی که بیم حمله روسیه را داشتند، بسیار ناگوار بود و اعتمادشان را متزلزل کرد. مرحله بعد، اما نقطه عطفی برای تاریخ ناتو بود؛ طرح «آمریکای بزرگ» از سوی ترامپ که در آن خواستار ضمیمه کردن کانادا و گرینلند دو عضو ناتو به خاک آمریکا شد؛ به‌ویژه گرینلند که حتی با تهدید اشغال نظامی نیز روبه‌رو شد. این دقیقاً لحظه‌ای است که ناتو از معنا تهی می‌شود. این تردید در جنگ رمضان نیز ادامه یافت؛ جایی که ترامپ بدون هماهنگی با ناتو و تنها به تحریک یک عضو غیرناتو یعنی رژیم صهیونیستی وارد جنگ شد.

ادامه از صفحه ۴

بودجه و توان نظامی ناتو بردوش آن قرار داشت؛ در نتیجه تصمیم‌گیری‌ها نیز عملاً از سوی واشنگتن تعیین می‌شد.

اما امروز به نظرمی‌رسد میان اعضای ناتو اختلاف جدی ایجاد شده است. آنان دیگر حاضر نیستند در جنگ‌های آمریکا هزینه بدهند و ترجیح می‌دهند کنار بکشند. در این میان چند دلیل عمده برای این اختلاف وجود دارد. ابتدا آن‌که همان‌طور که گفته شد، ناتو عملاً زلعت وجودی خود فاصله گرفته است. ساختار ناتو، ساختاری جنگ سردی برای دنیایی دو قطبی بود؛ به همین دلیل پس از فروپاشی شوروی رفتار جدیدی از خود نشان داد و در دو نظم تک‌قطبی تبدیل به ابزار آمریکادر جنگ‌ها شد. اما امروز نظم جهانی دستخوش تغییر است. قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای خارج از ناتو یکی پس از دیگری سر برآورده‌اند؛ قدرت‌هایی مانند چین که توان اقتصادی و تکنولوژیک آن با آمریکا برابری می‌کند و اروپایی‌ها نیز به شیوه‌های مختلف به آن وابسته‌اند. در چنین شرایطی تصمیم‌گیری برای اعضای ناتو ساده نیست و آنان را محتاط‌تر کرده است. از سوی دیگر، آمریکا پیش‌تر می‌توانست وعده جنگ‌های سریع و کم‌هزینه را برای ناتو بدهد، اما امروز دیگر چنین نیست. جنگ با ایران نشان داد که آمریکا آن برتری مطلق سابق را ندارد و ممکن است ناخواسته ناتو را وارد باتلاقی کند که اروپایی‌ها تمایلی به حضور در آن ندارند.

عامل دیگر، تغییر نگاه عمومی در کشورهای عضو ناتو است. مردم این کشورها. برای مثال انگلیس. در تجربه‌هایی مانند عراق خود را فریب خورده دیدند. آنها با وعده نابودی سلاح‌های کشتار جمعی به عراق رفتند، کشته و هزینه دادند. اما خیلی زود دریافتند که آمریکایی‌ها و حتی مقامات خودشان به آنان دروغ گفته‌اند و مسئله تنها منافع آمریکا در حوزه انرژی بوده است. تجربه لیبی نیز نشان داد که ادعاهای مبارزه با دیکتاتوری و تروریسم و شعارهای دفاع از دموکراسی توخالی است و اقدامات نظامی تنها جهان را بی‌ثبات‌تر می‌کند. در نتیجه افکار عمومی این کشورها نسبت به مشارکت در جنگ‌ها بسیار حساس‌تر شده است. الحاق کریمه به روسیه و سپس جنگ اوکراین نیز به تردیدهای اعضای ناتو افزود. پس از گذشت چند سال از جنگ، اعضای ناتو دریافتند که میلیاردها دلار هزینه صرف

ایالات متحده و رژیم صهیونیستی با خوش‌خیالی جنگی را علیه ایران آغاز کردند؛ جنگی که بایسته شدن تنگه هرمز، ابعادش خیلی زود از یک درگیری محدود منطقه‌ای فراتر رفت و به سراسر جهان کشیده شد؛ منجلابی که خود آغازگرانش نیز نمی‌توانستند از آن رهایی یابند. آمریکایی‌چند روز تلاش کرد تا با هدف قراردادن توان موشکی و نیروی دریایی ایران و لاف زدن درباره موفقیت‌های ادعایی خود، تنگه‌ای را که در اثر جنگ آغاز شده توسط خود آنان بسته شده بود باز کند، اما موفق نشد. در این‌جا بود که ترامپ کوشید پای ناتو را به جنگ بکشد؛ کارتی که تا پیش از این، برگ برنده آمریکا در حوزه نظامی و لجستیکی به شمار می‌رفت، اما در جنگ رمضان هیچ کارایی نداشت. برخلاف انتظار، هیچ‌یک از اعضای ناتو به درخواست مشارکت در جنگ پاسخ مثبت ندادند؛ انگلستان، فرانسه، آلمان و اسپانیا همگی عقب نشستند. بسیاری از رسانه‌های راست آمریکایی این موضع ناتو را «خیانت» توصیف کردند و ترامپ هم وعده «تنبیه» آنان را داد. اما این روایت چقدر درست است؟

پیمان آتلانتیک شمالی در واقع محصول اتفاقات پس از جنگ جهانی دوم و سپس دوران جنگ سرد بود؛ اتحادی نظامی میان کشورهایی که در سال ۱۹۴۹ با هدف دفاع جمعی میان اروپای غربی و آمریکای شمالی در برابر بلوک شرق به رهبری اتحاد جماهیر شوروی ایجاد شد. فارغ از تمام کارکردهای ناتو از جمله آموزش‌ها، مانورها، تبادل تکنولوژی نظامی و موارد دیگر، ناتو یک اصل صریح داشت: اگر کشوری به یکی از اعضا حمله کند، گویی به همه اعضا حمله کرده و همگان باید در دفاع از آن کشور مشارکت کنند. تا پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، ناتو عملاً در همان حد یک پیمان دفاعی باقی مانده بود. اما در دهه نود، ناتو به سرعت به یک نیروی مداخله‌گر تبدیل شد؛ از جنگ بوسنی گرفته تا عراق، افغانستان و لیبی. ناتو عملاً بخشی از توان نظامی، لجستیکی و عملیاتی آمریکا در جهان به‌ویژه خاورمیانه شد. این امر طبیعی بود، زیرا آمریکا به عنوان ابرقدرت جدید جهان، تأمین‌کننده مالی و تکنولوژیک اعضا بود و سهم اصلی

سرمقاله



ظرافت‌های سیاستگذاری فرهنگی

مسعود پیرهادی
نامگذاری معابر، اگر صرفاً یک تصمیم اداری تلقی شود، از حقیقت آن فاصله گرفته‌ایم. خیابان‌ها و کوچه‌ها فقط مسیر عبور نیستند؛ حافظه‌اند. هر نام، لایه‌ای از تاریخ، عاطفه و تجربه زیسته مردم را در خود نگه می‌دارد. به همین دلیل، هرگونه مداخله در این حوزه، نه یک تغییر ساده، بلکه نوعی بازنویسی حافظه جمعی است.

در یک سوی این ماجرا، هویت شهری قرار دارد. نام‌هایی که سال‌ها، گاه‌دهه‌ها، بریک محله نشسته‌اند، صرفاً کلمات نیستند. مردم با آن‌ها خاطره ساخته‌اند، آدرس داده‌اند، زندگی کرده‌اند. یک نام، به مرور، تبدیل به نشانه‌ای از تعلق می‌شود. تغییر این نام‌ها، اگر بی‌محابا و بدون توجه به این پیوند عاطفی صورت گیرد، می‌تواند نوعی گسست ایجاد کند؛ گسستی که شاید در ظاهر کوچک باشد، اما در عمق، به تضعیف حس تعلق شهری منجر می‌شود.

در سوی دیگر، ضرورت بزرگداشت بزرگان، مفاهو و شهدای گرانقدر قرار دارد. جامعه‌ای که نتواند نام و یاد چهره‌های اثرگذار خود را در فضای عمومی تثبیت کند، به تدریج دچار فقر تمدنی می‌شود. نامگذاری معابر، یکی از دردسرس‌ترین و ماندگارترین ابزارهای پاسداشت این سرمایه‌هاست. این حق جامعه‌است که نام قهرمانان و الگوهایش را در زیست روزمره خود ببیند و با آن‌ها انس بگیرد. مسئله، نه در اصل هیچ‌یک از این دو، بلکه در نسبت میان آن‌هاست. خطا آنجاست که یکی به قیمت حذف دیگری پیش‌برود. نه می‌توان به بهانه حفظ هویت محلی، از معرفی و تثبیت نام بزرگان چشم‌پوشید، و نه می‌توان با نادیده گرفتن حافظه زیسته مردم، به تغییر اسامی ریشه‌دار دست زد.

این مرز، ظریف‌اما قابل تشخیص است. نخستین اصل، برهیز از حذف بی‌دلیل نام‌های جاافتاده است. اگر میری سال‌ها پانای نامی شناخته‌شده و در ذهن‌وزبان مردم تثبیت شده و از لحاظ معنایی، فرهنگی و سیاسی مشکلی ندارد، تغییر آن باید آخرین گزینه باشد. نه اولین. می‌توان برای بزرگداشت، به سراغ معابر جدید رفت، یا فضاهای عمومی تازه تأسیس را به این نام‌ها مزین کرد. شهر، موجودی زنده است و هر روز در حال گسترش؛ این گسترش، فرصت طبیعی برای نامگذاری‌های جدید فراهم می‌کند.

اصل دوم، مشارکت و افق‌افکار عمومی است. نامگذاری، اگر بدون همراهی مردم انجام شود، حتی اگر نیت آن تکریم بزرگان باشد، در عمل به مقاومت خاموش یا حتی بی‌اعتنایی منجر می‌شود. نامی ماندگار می‌شود که مردم آن را به زبان بیاورند، نه صرفاً در تابلوها ببینند. اینجاست که گفت‌وگو، اطلاع‌رسانی و تبیین اهمیت شخصیت‌ها، بخشی از فرآیند نامگذاری می‌شود، نه امری زائد.

اصل سوم، تفکیک میان سطوح اهمیت معابر است. همه خیابان‌ها یکسان نیستند. برخی معابر، شریان‌های اصلی شهرند و بار نمادین بیشتری دارند؛ برخی دیگر، بافت‌های محلی و زیست روزمره را نمایندگی می‌کنند. شاید بتوان در سطح اول، بیشتر به نامگذاری ملی و هویتی‌اندیشید و در سطح دوم، به حفظ نام‌های بومی و تاریخی وفادار ماند. این نوع توازن، هم هویت کلان را تقویت می‌کند و هم ریشه‌های محلی را حفظ.

نگاهی به تجربه سایر کشورها نیز نشان می‌دهد که این مسئله، محدود به ما نیست. در بسیاری از شهرهای اروپایی، نام‌های تاریخی محلات با دقت حفظ می‌شود، حتی اگر معنای اولیه آن‌ها برای نسل جدید چندان روشن نباشد. در عین حال، فضاهای جدید شهری، میدانی برای نامگذاری به نام شخصیت‌های ملی، هنرمندان، دانشمندان و قهرمانان می‌شود. در برخی کشورها، تغییر نام معابر قدیمی تنها در موارد استثنایی و پس از بحث‌های عمومی گسترده انجام می‌شود، نه به عنوان یک رویه معمول.

در کنار این، برخی شهرها از راه‌حل‌های ترکیبی استفاده کرده‌اند؛ مثلاً حفظ نام قدیم در کنار افزودن نام جدید، یا نصب توضیحاتی درباره ریشه و تاریخچه نام‌ها. این رویکردها، به جای حذف، به انباشت معنا کمک می‌کند.

در نهایت، باید پذیرفت که نامگذاری معابر، نوعی سیاستگذاری فرهنگی است، نه صرفاً مدیریت شهری. تصمیمی است که با حافظه مردم، هویت شهر و روایت رسمی از تاریخ درهم‌تنیده است. اگر این سه ضلع با هم دیده شوند، می‌توان به تعادلی رسید که نه گذشته را قربانی کند و نه آینده را از نمادهای الهام بخش محروم سازد.

شهر، فقط با ساختمان‌ها ساخته نمی‌شود؛ با نام‌ها زنده می‌ماند.

قرارگاه مرکزی حضرت خاتم‌الأنبیا:

پاسخ تجاوز آمریکایی‌ها را به‌زودی خواهیم داد

لشکر ۱۵ درصدی ترامپ!

مسعود پزشکیان مطرح کرد:

ضرورت تسریع در مرمت آثار آسیب‌دیده

نگرانی جمهوریخواهان از حفظ اکثریت سنا

اسماعیل بقایی:

تجاوز آمریکا به کشتی ایرانی نقض آتش‌بس است